

صلابت و مدارا در سیره امام کاظم (علیه السلام)

<?xml encoding="UTF-8?>



مقدمه

یکی از بحث هایی که امروزه مورد توجه گروهی از افراد جامعه قرار گرفته، مساله تسامح و تساهل در دین است. این افراد دودسته اند:

الف- مغرضان، کج اندیشان و التقاطی مذهببان که شناخت درستی از دین نداشته، هرچه به نفع نیت پلید خود باشد، می پذیرند و با سلاح تسامح به جنگ دین می آیند.

ب- متدینان ساده و خوش باور که بدون تامل در گفته های دیگران، اسلام را دین سهل و سمح دانسته، ناخواسته آب در آسیا به دشمن می ریزند؛ اینان چون متحجران خوارجند که کاغذ پاره های برسرینی را اساس قرآن دانستند و در مقابل قرآن ناطق ایستادند.

از آنجا که اگر اسلام از چشمه زلال اهل بیت به ما نرسد نه تنها، شفا بخش نبوده، بلکه سمی مهلک خواهد بود، به نظر می رسد در باره مساله تساهل و تسامح دینی نیز باید به پیشوایان معصوم علیهم السلام پناه برد تا ما را از زلال خویش سیراب سازند. بررسی ابعاد مختلف سیره این بزرگواران حدو مرز تساهل و تسامح را به خوبی روشن می سازد. این نوشتار سیره امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در این باره را به اختصار بررسی می کند. دوران امامت این امام همام از سال 148 ه. ق که حضرت امام صادق (علیه السلام) به شهادت رسید. آغاز شد. آن حضرت در این دوران با چهارخلیفه سفاک به مقابله پرداخت:

منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی و هارون الرشید خلفای جلادبنی عباس در این عصر بودند.

سیره امام کاظم (علیه السلام) نشان می دهد آنجا که بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می رود و ذره ای سیاسی کاری و تساهل و سازش در وجود مبارکش پیدا نمی شود. امام از دو سلاح تقیه و زندان برای دفاع از دین استفاده می کند و در جاهایی که مبسوطالید باشد به ترویج و اقامه احکام دین می پردازد. آنچه به عنوان مدارا و تساهل در زندگی امام کاظم (علیه السلام) رخ داده است، به زندگی شخصی و گذشت و ایثار آن حضرت مربوط است. نمونه های زیر گوشه ای از برخورد قاطع امام کاظم (علیه السلام) در جهت عزت و صلابت دینی، اقامه عدل و برپایی حدود الهی است.

الف- صلابت امام کاظم (علیه السلام)

1- امام کاظم (علیه السلام) و قیام فح

قیام و نهضت فح که در نتیجه ستم بسیار دستگاه خلافت به علویان و شیعیان رخ داد. با روش پیشوای هفتم بی‌ارتباط نبود؛ زیرا آن حضرت نه تنها از آغاز تا تشکیل نهضت از آن اطلاع داشت بلکه با رهبر آن (حسین شهید فح) نیز در تماس و ارتباط بود. امام‌هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود برای مبارزه با دستگاه‌ستم پیشه استوار است، به او فرمود: «گرچه شهید خواهی شد ولی باز درجهاد و پیکار کوشا باش. این گروه (عباسیان) مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می‌کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من در این راه پاداش شما را از خدای بزرگ می‌خواهم.» (1)

هادی عباسی که می‌دانست قیام فح بدون مشورت و چراغ سبز امام کاظم (علیه السلام) صورت نگرفته است، امام را به قتل تهدید کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام و از او پیروی کرده؛ زیرا پیشوای این خاندان، کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد، اگر او را زنده بگذارم (2)

2- صلابت در اجرای حدود

یکی از ویژگی‌های مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است. اگر در نظامی حدود برای توده مردم که دستشان به جایی نمی‌رسد. به شدیدترین وجه جاری شود ولی وقتی نوبت به دانه درشت‌ها می‌رسد، هزار و یک حيله برای تخفیف مجازات آنان به کار رود، آن نظام از اسلام دور شده است. امام کاظم (علیه السلام) در مورد اجرای حدود می‌فرماید: منفعت اقامه حد برای خداوند در روی زمین از بارش چهل روز باران بیشتر است. و این که در قرآن آمده است: «يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» خداوند زمین مرده را زنده می‌کند. منظور زنده کردن به وسیله قطرات باران نیست، بلکه منظور این است که خداوند مردانی را در روی زمین بر می‌گزیند تا عدالت را بر پا دارند و با اقامه عدل زمین را زنده کنند. (3)

اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در مورد چگونگی و کیفیت اجرای حد بر شخص زناکار پرسیدم؛ فرمود: شدیدترین نوع تازیانه بر او زده شود.

3- ممنوعیت بازی با مقدسات

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: اگر کسی نزد حاکم فاسقی برود و برای این که دنیایش آباد شود، آیاتی از قرآن را برایش بخواند، به خاطر هر حرفی که از دهانش خارج می‌شود، ده بار لعنت می‌گردد. (5)

4- عدم سازش بر سر اصول

روزی هارون الرشید به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کرد: می‌خواهم فدک را به تو برگردانم. امام فرمود: من فدک را نمی‌خواهم مگر با حدود آن. هارون گفت: حدود آن رامشخص کن. امام فرمود: اگر حدودش را بگویم آن را به من نخواهی داد. هارون اصرار کرد و گفت: فدک را با حدودش به امام خواهد بخشید. امام فرمود: حد اول فدک، عدن است. هارون با شنیدن این جمله درهم کشیده شد. امام فرمود: حد دوم آن سمرقند و حد سوم آن آفریقا و حد چهارم آن نواحی دریای خزر و ارمنستان است. هارون الرشید در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: با این حال چیزی برای ما باقی نمی‌ماند. امام فرمود: من از اول گفتم: اگر فدک را بخواهم با حدود آن است و تو آن را به ما نخواهی داد. (6)

این حدیث نشان می‌دهد که قضیه فدک رمز حکومت عدل است و امام با بیان این مطلب بر حکومت بنی عباس خط بطلان کشید.

5- اقتدار دینی

در یکی از سالها، هارون الرشید برای انجام اعمال حج به مکه رفت. اطرافیان خلیفه مسجدالحرام را خلوت کرده، مانع طواف دیگران شدند. در این هنگام، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در کسوت مردی که لباس اعراب بیابانی را به تن داشت، وارد شد و بدون توجه به امر و نهی اطرافیان خلیفه به طواف پرداخت و فرمود: اینجا مکانی است که خداوند بین همه مردم از خلیفه و غیر خلیفه تساوی برقرار کرده است. جالب توجه این که امام در طواف جلوتر از هارون قرار گرفت و هارون شت‌سر امام طواف به جای آورد. هنگام استلام حجرالاسود نیز امام قبل از هارون حجر را استلام کرد. بعد از تمام شدن اعمال، هارون که امام را نمی‌شناخت. گفت: این اعرابی را و بیاورید تا علت کارهایش را بازگو کند. وقتی به امام عرض کردند؛ هارون او را خواسته است. امام فرمود: من با او کاری ندارم. اگر او کار دارد، پیش من بیاید. (7)

6- مبارزه با کاخ نشینی

7- مبارزه با عوام فریبی

هارون یکی از شگردهای تبلیغاتی دستگاه خلافت، مساله انتساب هارون به خاندان رسالت بود و شخص هارون بر این مساله بسیار تکیه می‌کرد. او روزی وارد مدینه شد و سمت قبر پیامبر اکرم (ص) رهسپار گردید. هنگامی که به حرم رسید و انبوه جمعیت را دید، رو به قبر پیامبر کرد و گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای پسرعمو.

او این کلمات را با صدای بلند گفت تا مردم بدانند خلیفه پسرعموی پیامبر است. در این هنگام امام هفتم (علیه السلام) که در آن جمع حاضر و از هدف هارون آگاه شده بود. نزدیک قبر پیامبر رفت و با صدای بلند فرمود: درود بر تو ای پیامبر خدا (ص)، درود بر تو ای پدر. هارون از این سخن سخت ناراحت شد، رنگ صورتش تغییر یافت و بی اختیار گفت: واقعا این افتخار است. (9)

هارون نه تنها کوشش می‌کرد انتساب خویش به مقام رسالت را به رخ مردم بکشد، بلکه به وسایلی می‌خواست پیامبر زادگی این پیشوایان بزرگ را نیز انکار کند. او روزی به امام کاظم (علیه السلام) گفت: شما چگونه ادعا می‌کنید فرزند پیامبرید در حالی که فرزندان علی (علیه السلام) هستید؛ زیرا هرکس به جد پدری خود منسوب می‌شود، نه جد مادری؟!

امام کاظم (علیه السلام) در پاسخ آیه ای را تلاوت فرمود که خداوند ضمن آن می‌فرماید: «... و از نژاد ابراهیم، داوود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و شایستگانند. هدایت کردیم.» آنگاه فرمود: در این آیه، عیسی از فرزندان پیامبران پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدرداشت و تنها از طریق مادرش مریم نسبتش به پیامبران می‌رسید. پس به حکم این آیه، فرزندان دختری نیز فرزند شمرده می‌شوند. ما نیز به واسطه مادرمان حضرت زهرا (س) فرزند پیامبریم. (10)

در مناظره مشابه دیگری، امام در پاسخ به این پرسش که چرا شما خود را فرزندان رسول خدا (ص) می‌نامید؟ فرمود: ای هارون! اگر پیامبر زنده شود و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیا دختری را به پیامبر تزویج می‌کنی؟ هارون گفت: نه تنها تزویج می‌کنم بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار می‌کنم. امام فرمود: ولی این قضیه در مورد من صادق نیست. نه پیامبر (ص) دختری مرا خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به او تزویج می‌کنم؛ زیرا من از نسل اویم و این ازدواج حرام است؛ ولی تو از نسل پیامبر نیستی. (11)

8- نتیجه توهین به مقام امامت

هارون از ساحری خواست وقتی امام کاظم (علیه السلام) کنار سفره غذا نشست، کاری کند اهل مجلس به ایشان بخندند و امام کوچک شود. وقتی سفره حاضر شد خادم امام (علیه السلام) دست برد که نان را بردارد و نزد امام بگذارد، نان پرید و هارون و اهل مجلس خندیدند. در این لحظه، امام به تمثال شیری که بر پرده‌ای در اتاق نقاشی شده بود، اشاره کرده و فرمود: ای شیر خدا، دشمن خدا را بگیر. تمثال به صورت شیر واقعی در آمده و ساحر را پاره پاره کرد و بلعید. هارون و اطرافیان از دیدن این صحنه از هوش رفتند. چون به هوش آمدند، هارون عرض کرد: کاری کنید تا ساحر زنده شود. امام فرمود: اگر عصای موسی آنچه بلعیده بود، برگرداند، این تمثال شیر نیز چنین خواهد کرد. (12)

در این قضیه اهمیت جایگاه امامت و ولایت به خوبی روشن می‌شود؛ زیرا امام در این مجلس به عنوان رهبری و امامت تشیع مورد اهانت قرار گرفت نه به عنوان شخص. به همین جهت نیز با قاطعیت به مقابله پرداخت.

9- امام و مبارزه با ترویج افکار باطل

هشام بن سالم می‌گوید: من و ابوجعفر (مؤمن طاق) بعد از وفات امام صادق (علیه السلام) در مدینه بودیم؛ مردم می‌گفتند: بعد از امام صادق (علیه السلام)، عبدالله امام است، زیرا او پسر بزرگ است. ما برعبدالله وارد شدیم، دیدیم مردم گرد او جمع شده اند. ما چنان که قبلاً از پدرش می‌پرسیدیم، در مورد زکات و مقدار آن از او پرسیدیم، گفت: در دویست درهم، پنج درهم و در صد درهم، دو و نیم درهم. گفتیم: حتی مرجئه هم چنین حرفی نزده است، درحالی که حیران بودیم از نزد او بیرون آمدیم.

من و ابوجعفر در کوچه های مدینه سرگردان بودیم و نمی‌دانستیم کجا برویم و از چه کسی بپرسیم. با خود گفتیم: آیا به سوی مرجئه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله و یا خوارج؟ در دریای این افکار غوطه ور بودیم که پیرمردی به من اشاره کرد تا همراهش بروم. با نگرانی از این که مبدا این پیرمرد از اعوان و انصار دستگاه خلافت باشد، به دنبالش راه افتادم. پیرمرد مرا به خانه موسی بن جعفر (علیه السلام) هدایت کرد. حضرت خطاب به من فرمود: به سوی من بیا نه به سوی مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من. (13)

10- امام کاظم و مبارزه با لهو و لعب

علامه حلی در کتاب «منهاج الکرامه» آورده است که روزی امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از درخانه بشرحافی در بغداد می‌گذشت، صدای ساز و آواز و غنا و نی و رقص از خانه بشر بلند بود. در این هنگام کنیزکی از خانه

بیرون آمد تا خاکروبه بیرون بریزد. حضرت به او فرمود: آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ کنیزک گفت: آزاد است. امام فرمود: راست گفتی، اگر بنده بود از مولایش می‌ترسید. کنیزک چون برگشت، بشر علت دیر آمدنش را پرسید. کنیزک حکایت را بازگفت. بشر با پای برهنه بیرون دوید، خود را به حضرت رسانده، عذر خواست و به دست آن حضرت توبه کرد. بعد از آن هرگز کفش نپوشید و همیشه پا برهنه راه می‌رفت. (14)

11- امام و مبارزه با خرافات

ابن شهر آشوب می‌گوید: منصور دوانیقی در یکی از روزهای نوروز امام دعوت کرد تا به مناسبت عید نوروز در مجلس شرکت کند. امام فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا (ص) وارد شده، سندی برای این عید نیافتم. این عید، سنت فارسیان است و اسلام آن رامحو کرده است. پناه می‌برم برخدا از آن که احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد. (15)

ب- نمونه هایی از مدارای امام موسی بن جعفر (علیه السلام)

در مورد مدارای معصومان علیهم السلام با مخالفان، به ویژه کسانی که از روی نادانی و جهالت به آنان اسائه ادب می‌کردند، روایات متعددی رسیده است. در مورد امام کاظم (علیه السلام) نیز نگاهی به صفات او، همین مطلب را ثابت می‌کند. او را «کاظم» می‌گویند، زیرا در باره مسایل شخصی از کسی خشمگین نشد. در تاریخ آمده است که یکی از مخالفان امام را بسیار می‌آزرد و حتی به ایشان دشنام می‌داد. صبر یاران امام به سر آمد و به ایشان عرض کردند: اجازه دهید او را به سزای عملش برسانیم. امام از این کار نهی کردند و نشانی آن مرد را پرسیده، سوار بر مرکبی شد و به سوی مزرعه وی در خارج از مدینه رهسپار گردید. به محض این که مرکب امام وارد مزرعه شد، آن شخص شروع به فحاشی کرد که چرا وارد مزرعه من شده ای؟ امام (علیه السلام) فرمود: ارزش مزرعه ات چقدر است و امیدداری امسال چه مقدار سود ببری؟ گفت: روی هم دو بیست اشرفی. امام سیصد اشرفی به او داد و باروی گشاده چند کلمه‌ای با او صحبت کرد. آن شخص از رفتار زشت خویش پشیمان شد و از امام عذر خواست. روز بعد آن شخص را در مسجد نشسته یافتند. چون چشمش به امام افتاد، عرض کرد: «اللّٰهُ اعلم حیثی جعل رسالته» (16) خدا می‌داند رسالت خود را کجا و نزد چه کسی قرار دهد. (17)

امام و حفظ آبروی دیگران یکی از نزدیکان امام (علیه السلام) نقل می‌کند: شبی امام مشغول استراحت بود که ناگاه بلند شده، به سرعت از اتاق بیرون رفت. من دنبالش حرکت کردم. نزدیک دیوار حیاط شنیدم، دو نفر از غلامان امام از پشت دیوار با دو نفر از کنیزها مشغول صحبت هستند. امام وقتی متوجه آمدن من شد، فرمود:

آیا توهم حرفهای آنها را شنیدی؟ گفتم: آری.

صبح حضرت آن دو غلام را به شهری و کنیزها را به شهر دیگری فرستاد تا این راز مخفی بماند و آبروی آنان حفظ شود. (18)

پی نوشتها:

- 1- بحار الانوار، ج 48، ص 169.
- 2- همان، ص 151.
- 3- کافی، ج 7، ص 174.
- 4- همان، ص 183.
- 5- اختصاص، ص 262.
- 6- بحار، ج 48، ص 144.
- 7- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص ؟
- 8- بحار، ج 48، ص 138.
- 9- سیره پیشوایان، ص 431.
- 10- همان، ص 433.
- 11- همان، ص 432.
- 12- منتهی الآمال، ج 2، ص 230.
- 13- همان، ص 221.
- 14- همان، ص 214.
- 15- همان، ص 212.
- 16- سوره انعام، آیه 124.
- 17- منتهی الآمال، ج 2، ص 211.
- 18- بحار الانوار، ج 48، ص 119، ح 38.